

پریسا و ملی‌اشی →



مرد گرانبایه را عمر دو باید زیست

بی‌عمر زنده‌ایم

«چون به عشق آمد، قلم بر خود شکافت». همین که حرف عشق و عاشقی شد، کارمان به خنس خورد و چاپ خاطره‌ها با مشکل مواجه شد... و این را من نشانی از این حقیقت گرفتیم که «جای گفتن از عشق و دوستی، هر جا که هست، سر بازار و وسط خیابان و توی روزنامه نیست». توی روزنامه مردم دنبال خبرهای خسته‌کننده سیاسی و اقتصادی و آب و هوا می‌گردند. کسی که حوصله عشق و عاشقی داشته باشد، آن را در روزنامه دنبال نمی‌کند. روراست بگویم ما همین‌قدر هم که اینجا خاطره‌بازی کرده‌ایم و از چیزی غیر سیاست و اقتصاد حرف زده‌ایم، بیشتر از کوپن‌مان خرج کرده‌ایم. تا همین جاش هم زیادی از خود سعه صدر نشان داده‌اند که گذاشته‌اند دایی و خواهرزاده از خاطره‌هایشان بگویند. منتها عشق، لاکردار سوءتفاهم‌برانگیز است و کار دست آدم می‌دهد. شوخی نیست، همین که ما را مثل منصور به دار نمی‌آویزند، ممنون و متشکریم و دست همه‌شان را به گرمی می‌بوسیم. خدا پدرشان را بیامرزد. مگر منصور چه گفت که مستحق مرگی چنین بود؟ نهایت جرمش این بود که اسرار هویدا می‌کرد. اینکه دیگر بگیر و ببند و بکش ندارد... اگر چه داشت. نه اشتباه نکنید. من کجا دارم خودم را با آن عارف واصل مقایسه می‌کنم؟ من انگشت کوچک که سهل است، جزء تماشاچیان جنازه او هم نیستم، اما موضوع اینجاست که هنوز هم خیلی چیزها را نمی‌شود گفت. در عوض لاطاناتی هستند که حد و مرز ندارند. هر چقدر دل‌مان بخواهد می‌توانیم بنویسیم و چاپ کنند و بخوانید، بلکه هم نخوانید. عیب عشق فقط این نیست که جزء اسرار مگوست. همین که بعضی‌ها راه عشق را بر خود بسته‌اند و هیچ تصویر و تصویری از آن ندارند، حجت موجهی است که تحملش نکنند. جمال چهره تو حجت موجه ماست... آقای ممیز عزیزتر از جان شرق، برادر مهربان و گرامی، یک حکم امروز را به من مجال بده تا حرف دلم را بزنم و بعدش اگر یک کلمه دیگر از این حرف‌ها زدم، حق داری از صدر تا ذیلش را قلم قرمز بکشی. اجازه بده من یک مختصری حرف دلم را بزنم، بعداً خودم قول شرف می‌دهم که دیگر غلط زیادی نکنم و گرد عشق و عاشقی نگردم. اگر گشتم تو حق داری نه نوشته‌ام، که گردنم را بزنی. اما چند هفته است، تو بخوان چند سال، که یک حرفی روی دلم سنگینی می‌کند که اگر نگویم غمباد می‌گیرم. رگ گردن گرو می‌گذارم که هیچ مشکلی برای این صفتحه و روزنامه درست نکنم. باور کن توجیهات شما را درک می‌کنم، اما اگر نگویم نمی‌توانم سراغ خاطرات دیگرم بروم. دست خودم نیست، سوزنم روی دور عشق گیر کرده و این صفحه را سر چرخیدن و گذر کردن نیست. وه که چه دریای مهبیی است عشق؛ حتی همین عشق دختر و پسری. عشق عارفانه که جای خود دارد... راستش را بخواهید آخرین جلسه پریسا یک چیزهایی گفته که بر گردن من است که حرف او را اصلاح کنم و اگر احیاناً در دل خوانندگان نشستست یا بیرونش بیارم یا عیب و ایرادش را بگویم که بداندن چه فکر بازدارنده‌ای را دارند در جان خود پرورش می‌دهند. بحث ممیزی و اصرار بیهوده بر چاپ یکسری مزخرف‌نویسی نیست، بحث این است که نمی‌خواهم خوانندگانتم حرف نیمه‌تمامی را تمام بیندارند و فکر کنند این عقیده و رای من است، حال آنکه نیست. بگذارید هماهنگ با هم پیش برویم. اگر یادتان باشد، در آخرین جلسه، پریسا با تلخکامی و کمی عصبانیت، نوع رابطه‌اش را شرح داد- که کار نمی‌داد. او فضای دوفرغشان را چنان تیره و تار ترسیم کرد که معلوم بود درهای عشق را به روی خود بسته و حالا‌حالا‌ها گرد این‌ حوای تنتنانی نمی‌گردد. می‌گویم نکند حرف پریسا در دل شما نشستست باشد؟ اجازه بدهیدم مختصری از ناملای که بعد از چاپ خاطره پریسا، خطاب به او نوشتم، برای شما هم نقل کنم. مهم نیست اثر کند یا نه، مهم این است که اگر آن را شنیده‌اید این را هم بشنوید تا بهتر بتوانید تفاوت کنید. پریسا عریزی، خاطره تلخ‌تر از زهرت را خواندم. نه ذوقی، نه شوقی، نه حتی اشاره به خاطره خوشی. یعنی واقعاً در طول مدت دوستی با آن شهزاده ۲۰۶سوار، هیچ ساعت و لحظه خوشی نبود؟ اصل عمر آدم همین لحظات خوش است وگرنه به قول خواجه «روز فراق را که نهد در شمار عمر؟» قصه معروفی است که اسکندر وارد سرزمینی شد و دید که در گورستانش، عمرها همه شش سال و هفت سال و ۱۰ سال و این حدود و حوالی است. گمان کرد که طاعونی یا وبایی به جان کودکان افتاده، اما سوال آن کرد دید مردمان فرهیخته آن سرزمین، همه روزهای زندگی را جزء عمر به حساب نمی‌آورند، بلکه تنها اوقات خوش را در تقویم عمر خود ثبت و ضبط می‌کنند. این اوقات خوش، همان است که حافظ فرمود «با دوست به سر شد» وگرنه کیست که نداند «باقی همه بی‌حاصلی و بی‌خبری بود». واقعاً بر این مبنا عمر من و تو چقدر است؟ من که سال‌هاست بی‌عمر زنده‌ام. ناشکری نکنم، اما اگر با بخواهم روز سست‌ قیرم به رسم آن سرزمین افسانه‌ای سن و سال بنویسم، تا همین‌جایش، همه عمرم به یک سال نمی‌رسد. می‌دانم که شرم‌آور است، اما چه کنم که روزی ما ز خوان قدر این نواله بود. ببخود نیست که شیخ اجل می‌فرماید «مرد گرانبایه را عمر دو باید زیست».

شاید اگر بار دیگر به دنیا بباییم، قدری حواس‌مان را بیشتر جمع کنیم و

بیشتر مراقب رفتار و گفتارمان باشیم که بی‌جهت دل نشکنیم و تا توانیم دلی به دست آریم. تا اینجای کار که من عمر زیادی نکرده‌ام، از این سن هم بعید می‌دانم اتفاق تازه‌ای بیفتد و روزی، ساعتی، لحظه‌ای بر عمر چندروزه‌ام افزوده شود. خاصه حالا که عمر شتایی گرفته که عین برق و باد، خوشی را می‌گذراند و در حسرت، توقف سالبانه می‌کند. اگر کسی می‌خواهد نسبت زمان اینشتین را بفهمد، بیاید و به زندگی من نگاه کند که چطور خوشی‌ها می‌گذرند و حسرت‌هایی‌مانند.

از من که گذشت، عزیز دلم تو چرا وقتی به عشق رسیدی، این‌گونه تلخ و

سیاه و ناامیدکننده نوشتی؟ آیا فقط مورد تو استثنا بوده، با این دختر پسرهای

جوان و به ظاهر شاداب که توی کوچه و بازار می‌بینیم، همه مشابهی از مدل

دوستی تو و امیر هستند؟ آیا نباید این خنده‌های از ته دل دختران را باور کنم؟

آیا نباید این ذوق کودکانه پسرها را قبول کنم؟ آیا در هر رابطه دوستانه‌ای که

دور و برم می‌بینم، باید به دیده شک و تردید نگاه کنم؟ عجب روزگار بلاروزگاری

شده؟ تازه داشتیم حسرت می‌خوردم به جوان‌هایی که دوستی‌شان را در سایه

موبایل و اینترنت و... می‌گذرانند... آری، «هنر بی‌عیب حرمان نیست لکن/ از من محروم‌تر کی سائلی بود؟» واقعاً که ما موجودات محروم و بدبختی بودیم. منکر خوشی‌های جاودانه‌مان نیستیم، اما اصولاً ما در هر امری که وارد شدیم،

ناکام ماندیم و سرمان به سنگ خورد و دست از پا درازتر بر گزشتیم. عیب ماجرا

اینجاست که خداوند هر کاری را به اقتضای سن و سالی مجاز شمرده. حتی

در عرف هم هر کاری را باید به وقت و زمانش انجام داد. این حرف احمقانه که

«سن، فقط یک عدد است» را آدم‌های طماع و مودی می‌زنند تا خر مرادشان را

در هر شرایطی از پل بگذرانند، در حالی که واقعاً سن یک عدد نیست و نمی‌شود

فضای ۲۰سالگی را در ۴۰سالگی ادا کرد. آدم یک بار بیشتر ۲۰ سالش نمی‌شود

و یک بار هم بیشتر ۴۰ سالش نمی‌شود. باید در ۲۰سالگی، ۲۰سالگی کرد و در

۴۰سالگی، ۴۰سالگی. هرگز گول آدم‌های را که در جوانی پیری می‌کنند و در

پیری، جوانی نخور. مراقب‌شان باش که هر آنشی بلند می‌شود، از گور همین‌ها

بلند می‌شود. اصلاً برای اینها ضرب‌المثل ساخته‌اند که «شیئان عجیبان هما

ا برد من یخ، شیخ یتشیبی و صبی یتشیخ». متاسفانه شرایط و اوضاع و احوال

جوانی ما به گونه‌ای بود که من و خیلی از هم‌نسلان شبیه من، جوانی‌مان را با

پیری پشت سر گذاشتیم. اگر توی خیابان هم‌سن و سالان مرا می‌بینی که تازه

سر پیری معرکه گرفته‌اند و در بالای ۴۰سالگی، هوس چل‌چلی به سرشان زده

می‌می‌خواهند در کنار عیش و نوش اتواسناب زنن، چندین عیش و نوش دیگر

را هم تجربه کنند، یک دلیلش این است که عقده جوانی روی دل‌شان مانده

و می‌خواهند جوانی نکرده دار دنیا را ترک نکنند. حال آنکه سیگاری که دود

شد، دود شده و عمری که گذشت، گذشته است. عشق و عاشقی هم دوره دارد

و این‌طور نیست که هر وقت هوسش به سر افتاد بیایی خیابان و متاع جور با

ذاتفات را سوار کنی و بروی. عشق پیری هم اگر باید، آن وقت می‌شود عشق

شیخ صغان که «گر بپسندی سر به رسوایی زنی». چه شد که حرف به حرف به اینجا

رسید؟ من می‌خواستم عرض دیگری کنم، اما بین قلم هرزم را به کجا کشاندم؟

چهار دیواری

سال پنجم ■ شماره ۱۱۶۴ ■ سه‌شنبه ۲۸ دی ۱۳۸۹

هویتی جدید برای مفهوم خانواده پس از تشکیل هسته‌هایی مستقل

جمعی که دیگر جمع نیست



شده ۲۱درصد این سربازان پیش از ۹سالگی خانواده‌شان گسسته شده و ۵/۱ درصد دیگر آنها در سنین ۹ تا ۱۶سالگی، پدر و مادرشان از هم جدا شده‌اند. بر اساس نتایج این پژوهش مشخص شد کمی بیشتر از ۲۶ درصد از این افراد جزء خانواده گسسته بودند.»

لذت بردن از تنهایی و جمع
این روانشناس با اشاره به اینکه گاهی هر انسانی نیاز دارد که تنها باشد یا به زمانی برای رو به راه کردن اوضاع خانواده و احوال درونی و روانی خودش دیگری هم که روی ۲۱۱ سرباز داد، افزود: «یکی از شرایط تعادل روانی این است که انسان این توانایی را

متوسط اقتصادی اجتماعی بودند و ۱۸۲ نفر آنها انسجام خود را دارند ولی با هم رابطه ندارند و از هم دور هستند. در هر دو صورت تأثیرات روانی نامطلوبی روی اعضای خانواده گذاشته می‌شود. وی با اشاره به تحقیقاتی در این زمینه اظهار داشت: «تحقیقات دامنه‌داری در مورد تأثیر خانواده‌های گسسته روی کودکان انجام شده که نتایج نشان‌دهنده آن است که زندگی اجتماعی و عاطفی و حتی فکری این اطفال تحت تأثیر سوء این نوع خانواده‌ها قرار می‌گیرد.» این روانشناس تأکید کرد: «در پژوهشی روی ۵۱۴ پسر دانشجوی دانشگاه نظامی که همگی از طبقه

دکتر مجید ابهری

پایگاهشماره متوسط ارتباط زبانی و گفتاری در خانواده ۱۷ دقیقه است

خانواده هسته‌ای، خانواده جدید

خانواده‌ها به عنوان کوچک‌ترین واحد اجتماعی اولین مدرسه در آموزش رفتارهای فردی و روابط انسانی بوده و والدین علاوه بر انتقال تجارب و آگاهی‌های خود به صورت کلامی با برقراری ارتباطات عاطفی درس عشق‌ورزی، همدلی و مهارت اجتماعی و نحوه برقراری ارتباط با دیگران را به فرزندان می‌آموزند. در طول تاریخ جامعه خانواده تحولات مختلف و در پاره‌ای از اوقات گسترده‌ای را از سر گذرانیده است. تک‌همسری، چندهمسری، خانواده‌های عمومی، خانواده‌های گسترده و خانواده‌های هسته‌ای که امروزه بیشترین نوع خانواده‌های موجود را تشکیل می‌دهند شکل‌های مختلف خانواده در سیر زمان بوده‌اند. نقش پدر و مادر تنها تأمین اقتصادی و برآوردن نیازهای اولیه فرزندان نیست چراکه جنگل‌نشینان و غارنشینان در همان وقت که به شکار حیوانات می‌رفتند پاره‌ای از گوشت شکار به دست آمده را به کودکان خود که ضعیف‌ترین موجودات برای به دست آوردن غذا بودند، می‌دادند. بنابراین تأمین نیازهای اولیه وظیفه ذاتی والدین بوده و در دنیای امروز نمی‌توان در دایره بسته مادی انگشت اشاره را فقط به روی آن نشانه رفت. در کنار برآوردن این نیاز اساسی نیازهای تربیتی، عاطفی، اخلاقی و انتقال روش‌های اجتماعی اصلی‌ترین وظایف والدین بوده که متاسفانه در گام اول دنیاسی غرب و در قدم‌های بعدی کشورهای در حال توسعه و در حال حاضر مملکت ما در این مسیر قدم نهاده‌اند. دیگر از خانواده‌های پرجمعیت با حضور پدربزرگ و مادربزرگ، برادران و خواهران بر سر سفره خبری نیست. دیگر نشستن پای داستانسرای مادربزرگ‌ها جای خود را به تماشای سریال‌ها از تلویزیون داخلی و ماهواره داده است. پدر و مادر خسته از کار حوصله‌ای برای انتقال آموزه‌های تربیتی نداشته و در پاره‌ای از اوقات فقط فرزند را در بستر خواب می‌بینند. سیربن فرزندان به مهدکودک به عنوان اولین قدم در مسیر اجتماع وقتی موثر است که فرزند از چشمه عاطفه سیراب شده باشد. گرفتن پرستار و خدمتکار برای نگهداری از فرزند به قول افلاطون فرزندی کلفت‌وار و خدمتکارمتش تربیت می‌کند. بنابراین زندگی ماشینی امروز هر چند قدم‌های پرسرعتی به سوی پیشرفت برداشت و تا تسخیر ماه و مریخ پیش رفت اما نتوانست فرزند خود را بشناسد چراکه متوسط ارتباط زبانی و گفتاری در خانواده ۱۷ دقیقه

سودوکو شماره ۱۴۴

سودوکو Sudoku یک واژه ترکیبی ژاپنی به‌معنای عده‌های بی‌تکرار است و امروزه به جدولی از اعداد گفته می‌شود که به عنوان یک سرگرمی رایج در نشریات کشورهای مختلف به چاپ می‌رسد.

قانون‌های حل جدول سودوکو:
۱- در هر سطر و ستون باید اعداد یک تا ۹ نوشته شود. بدیهی‌است که هیچ عددی نباید تکرار شود.

۲- در هر مربع ۳×۳ اعداد یک تا ۹ باید نوشته شود و در نتیجه هیچ عددی نباید تکرار شود.

7	2	4	9	3	6	8	1	5
8	5	3	7	1	2	9	6	4
1	9	6	5	4	8	2	3	7
2	1	9	6	8	7	4	5	3
3	6	8	2	5	4	1	7	9
5	4	7	3	9	1	6	8	2
9	7	2	8	6	3	5	4	1
6	3	1	4	2	5	7	9	8
4	8	5	1	7	9	3	2	6

جدول شماره ۱۱۳۶

افقی

۱- از آثار هنری فیل‌دینگ نویسنده انگلیسی-تاخت و تاز ۲- میوه ترش و شیرین- سیاره مریخ- اهل هنر ۳- پایتخت کشور بحرین- چرخش- رنگ ۴- آبی تیره- قناس ۵- صفحات معروف اینترنتی- موشک آلمانی- میوه تلخ و شیرین ۶- عضو دل‌انگیز مرغ- سیستم فرانسوی نمایش تصویر رنگی در تلویزیون- برکت سفره- فلز سرچشمه ۷- تیز و قاطع- سمت راست- افشره آلو ۸- پول نقد- وسیله درو- فصل زمستان ۹- خواب عرب- بوستان فرزنانگان- اسباب‌نخ‌ریسی ۱۰- الفبای تلگراف- هم‌اینگ- محله، بزن- استراغ ۱۱- همسر سوزن- نمایشنامه یا داستانی غم‌انگیز و شادی‌بخش- عالم ماده ۱۲- رقیب دیوار- جمع‌آوری آب رودخانه جاجرو ۱۳- نفس سرزنش‌کننده- دستگاهی برای بازی کامپیوتری- شهر روشنایی ۱۴- قانون چنگیز- زبان قبل از اسلام در عراق و سوریه- خودسر ۱۵- شهری در آلمان- چپ و راست رفتن هنگام رانندگی.

حل جدول شماره ۱۱۳۵

۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
ش	و	خ	ا	م	ز	د	ن	ی	ر	س	ی	ا	ک	ت
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
ش	و	خ	ا	م	ز	د	ن	ی	ر	س	ی	ا	ک	ت
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
ش	و	خ	ا	م	ز	د	ن	ی	ر	س	ی	ا	ک	ت
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
ش	و	خ	ا	م	ز	د	ن	ی	ر	س	ی	ا	ک	ت
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
ش	و	خ	ا	م	ز	د	ن	ی	ر	س	ی	ا	ک	ت
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
ش	و	خ	ا	م	ز	د	ن	ی	ر	س	ی	ا	ک	ت
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
ش	و	خ	ا	م	ز	د	ن	ی	ر	س	ی	ا	ک	ت
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
ش	و	خ	ا	م	ز	د	ن	ی	ر	س	ی	ا	ک	ت
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
ش	و	خ	ا	م	ز	د	ن	ی	ر	س	ی	ا	ک	ت
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
ش	و	خ	ا	م	ز	د	ن	ی	ر	س	ی	ا	ک	ت
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
ش	و	خ	ا	م	ز	د	ن	ی	ر	س	ی	ا	ک	ت
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
ش	و	خ	ا	م	ز	د	ن	ی	ر	س	ی	ا	ک	ت
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
ش	و	خ	ا	م	ز	د	ن	ی	ر	س	ی	ا	ک	ت
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
ش	و	خ	ا	م	ز	د	ن	ی	ر	س	ی	ا	ک	ت
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
ش	و	خ	ا	م	ز	د	ن	ی	ر	س	ی	ا	ک	ت
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
ش	و	خ	ا	م	ز	د	ن	ی	ر	س	ی	ا	ک	ت
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
ش	و	خ	ا	م	ز	د	ن	ی	ر	س	ی	ا	ک	ت
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
ش	و	خ	ا	م	ز	د	ن	ی	ر	س	ی	ا	ک	ت
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
ش	و	خ	ا	م	ز	د	ن	ی	ر	س	ی	ا	ک	ت
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
ش	و	خ	ا	م	ز	د	ن	ی	ر	س	ی	ا	ک	ت
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
ش	و	خ	ا	م	ز	د	ن	ی	ر	س	ی	ا	ک	ت
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
ش	و	خ	ا	م	ز	د	ن	ی	ر	س	ی	ا	ک	ت
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
ش	و	خ	ا	م	ز	د	ن	ی	ر	س	ی	ا	ک	ت
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
ش	و	خ	ا	م	ز	د	ن	ی	ر	س	ی	ا	ک	ت
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
ش	و	خ	ا	م	ز	د	ن	ی	ر	س	ی	ا	ک	ت
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
ش	و	خ	ا	م	ز	د	ن	ی	ر	س	ی	ا	ک	ت
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
ش	و	خ	ا	م	ز	د	ن	ی	ر	س	ی	ا	ک	ت
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
ش	و	خ	ا	م	ز	د	ن	ی	ر	س	ی	ا	ک	ت
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
ش	و	خ	ا	م	ز	د	ن	ی	ر	س	ی	ا	ک	ت
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
ش	و	خ	ا	م	ز	د	ن	ی	ر	س	ی	ا	ک	ت
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
ش	و	خ	ا	م	ز	د	ن	ی	ر	س	ی	ا	ک	ت
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
ش	و	خ	ا	م	ز	د	ن	ی	ر	س	ی	ا	ک	ت
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
ش	و	خ	ا	م	ز	د	ن	ی	ر	س	ی	ا	ک	ت
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
ش	و	خ	ا	م	ز	د	ن	ی	ر	س	ی	ا	ک	ت
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
ش	و	خ	ا	م	ز	د	ن	ی	ر	س	ی	ا	ک	ت
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
ش	و	خ	ا	م	ز	د	ن	ی	ر	س	ی	ا	ک	ت
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	